

وسنگ بر سینه در گرسنگی از آن به بندند که تقویت صلب کند و بر ایستادن در راه رفتن قوت بخشد از آنکه شکم در روزه بگردد و بچسبند
 رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب ۱۲۰. و عن ابی هریره انه اصحابهم جمع روایت است از ابو هریره که رسید
 فقرای صحابه را اگر سنگی فاعطاهم رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ثمرة تمره پس داد آنحضرت ایشان را خرما خرما یعنی
 بر یک خرما می داد یعنی فقر و تنگی رزق بر ایشان بجای رسیده بود که گاهی یک خرما اکتفا میکردند رواه الترمذی ۱۳۰
 و عن عمرو بن شعیب عن ابيه عن جده عن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال گفت آنحضرت خصلتان من کانتا
 و خصلت انک کبرس که باشند آن دو خصلت در آن کس کتبه الله شاکر اصحاب را بنویسد آن کس را خدای تعالی شکر گوینده
 و کبر سنند من نظرفی دینه الی من هو فوقه کسیکه نظر کند در دین خود بسوی کسیکه بالای او است یعنی کامل تر و قوی تر است
 از وی در دین فاقتدی بپس اقتدا کند بسوی او و متابعت کند او را و صبر کند بر شاق عبادت و مجاهدت بر عمل بکتاب
 سنت و نظرفی دنیا الی من هو دونه کسیکه نظر کند در دنیا خود بسوی کسیکه فرود او است و کمتر محتاج تر است از او
 در دنیا محمد صلی الله علیه و آله پس ستایش کند مر خدا را بنا بر فضیلت و اذن خدای تعالی او را بر آنکس بکشگر گوید
 بر آن کتبه الله می نویسد الله تعالی او را شاکر بجهت نظر ثانی صابر بجهت نظر اول و من نظرفی دینه الی من هو دونه کسیکه
 نظر کند در دین خود بسوی کسیکه آنکس فرود او است یعنی پس صبر بخند بر طاعت و مجاهدت و نظرفی دنیا الی من هو فوقه و نظر
 کند در دنیا خود بسوی کسیکه آنکس فوق او است فاسف علی ما فات من پس اندوه خورد در چیزی که فوت شد او را از دنیا
 لم یکتبه الله شاکر انوید او را خدای تعالی شاکر بجهت اندوه او بر فوات دنیا و لا صابر اونه صابر بجهت صبر نکردن او بر طاعت
 رواه الترمذی و ذکر حدیث ابی سعید و ذکر کرده شد حدیث ابی سعید خدری که در وی این کلمه است البشر و ایا بشر
 صما لیک المهاجرین فی باب بعد فضائل امته آن در بابی بی عنوان بعد از کتاب فضائل القرآن ۱۱۰ فصل ایشان
 عن ابی عبد الرحمن الحبلی نعمتین نام او عبد الله بن زید مصری است تابعی ثقة است روایت میکند از ابو ایوب انصار
 و ابو ذر و عبد الله بن عمرو بن العاص و غیر ایشان مات با فرقیه سنه مائة قال سمعت عبد الله بن عمر و کفنت شینه عبد الله
 بن عمرو بن العاص را که می گفت چیزی که بعد از من تعیین بیاورد ساله رجل و حال آنکه تحقیق پرسید او را مردی این سوال
 را که قال گفت آن مرد اسما من فقر ارا المهاجرین ایا نستم ما از فقیران مهاجران که الله تعالی ذکر کرده است ایشان را
 باین عنوان و مر کرده بر ایشان و بشارت داده رسول وی بسا بقیت ایشان در دخول جنت فقال که گفت
 مر او را عبد الله بن عمر مالک امرأة تادی ایسا آیام تر از فی سنت که جای بیگیری و میزوی بسوی او می باشد
 با او قال نعم گفت آری مر از فی سنت که جای بیگیری بسوی او قال گفت عبد الله بن عمر مالک بسکن شکله آیام تر
 جایی باشی هست که می باشی در وی قال گفت آن مرد نعمت مر اسکن قال گفت عبد الله بن عمر و فانت من المهاجرین
 تو از تو فکر انی بکرم عرف قال فان لی خادما گفت آن مرد چون شنید عبد الله بن عمر را که بوجوه عذر و سکون بعد از آنجا

۱۱۰

پس گفت مرا خدا شکرگاری نیز هست قال گفت عبد الله بن عمر وفاتت من الملوك پس تو از پادشاهانی و در حکم ایشان قال عبد الرحمن این چنین است در نسخ مشکوٰه و صواب ابو عبد الرحمن است که راوی حدیث است چنانکه در صحیح مسلم آمده غالباً لفظ ابو از قلم ناسخ افتاد و نسخها هم بر آن روشن نوشته شد و چهار نکته نظر الی عبد الله بن عمر و انما عذر و آمدند کس بسوی عبد الله بن عمر و من نزد وی بودم فقالوا پس گفتند یا با محمد کنیت عبد الله بن عمر است و الله ما علی شیء نجد اسوگند توانا نسبتیم ما بر چیزی الا نفقة و لا اذیة و لا متاع نه بر خرج و نه بر چار و او نه چنیس دیگر از اموال مقصود اظهار فقر و احتیاج و طمع و سوال بود فقال لهم ما شئتم پس گفت عبد الله بن عمر و ما این جماعه را چه خواستید شما این شئتم حجتیم اینها اگر می خواهید با وی آید شما بسوی ما فاطمینا کم پس میدهم شمارا ما لیسر الله کم چیزی که آسان گرداند خدای تعالی از برای شما یعنی درین وقت چیزی نزد ما حاضر نیست و این شئتم ذکرنا امرکم للسلطان و اگر میخواهید ذکر کنیم قصه شمارا برای پادشاه که در آن وقت معاویه بود و این شئتم صبرتم و اگر میخواهید صبر می کنید فانی سمعت رسول الله زیرا که من شنیده ام از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بقول که می گفت ان قرار المهاجرین سیقون الی اعیان یوم القيمة الی الجنة اربعین خریفا برستی که فقیران مهاجران پیشی میکنند تو انرا از روز قیامت بسوی بهشت بپوشانند قالوا گفتند انجماعه فانا نصبر لانسال شئنا پس ما صبر می کنیم سوال نمی کنیم چیزی را رواه مسلم ۲۰۰ و عن عبد الله بن عمر و قال ثیابا انا فعد فی المسجد و در ثنای آنکه من شسته ام در مسجد و حلقه من قرار المهاجرین نمود و حال آنکه جماعه از فقیران مهاجران حلقه بسته نشسته اند از داخل البنی ناگاه در آید پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فقطه الیهم نشست آنحضرت مائل بجانب ایشان یعنی نشست در میان ایشان گفت الیهم پس ایستادم من در فتم بسوی ایشان فقال انبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم لیسرتم قرار المهاجرین باید که بشارت داده شود که فقیران مهاجران بما لیسر و چه مهم چیزی که خوش حال گردانند ایشان را پس مراد بوجه ذوات باشد و تواند که محمول بر نظام باشد و تخصیص بوجه برای آن بود که از خوشحالی در روی ظاهر سرگردد و خبر خوش را که بشارت گویند هم ازین وجه است که اثر آن در شبیره پیدا آید فانهم یدخلون الجنة قبل الاغنیاء باریعین عا ما زیرا که ایشان یعنی فقیران می در آید بشارت را پیش از ثوابگران بحمل سال قال گفت عبد الله بن عمر فقطه راست الوانهم اسفرت پس نجد اسوگند بر آینه به تحقیق دیدم رنگهای خشن را که در آن زمان شد بشنیدن این بشارت قال عبد الله بن عمر و حتی تنفیت ان اکنون معمم معنی ذوق آورد مرا این حال و تاثیر کرد در من تا آنکه آرزو کردم که باشم من با ایشان او نهم یا از ایشان شکر راوی است و تواند که برای توفیق باشد یعنی با ایشان باشم و در صحبت مجلس ایشان باشم تا انوار و اسرار بركات صحبت ایشان بنید و زم اگر چه فقیر باشم یا فقیر شوم و از ایشان باشم و انما علم رواه الداری ۲۰۰ و عن ابی ذر قال امرنی علی بن سید گفت ابو ذر امر کرد مرا دوست جانی من یعنی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بخت خصلت امری بحب الساکین و الله نوسم اول امر کرد مرا بدوستی سکینان نزد یک شد

از ایشان و امری ان لطرائی من بودونی دلا الطرائی من بودونی دوم امر که در امر که نظر کنم بسوی کسی که آن کس

نبرد و من است و نظر کنم بسوی کسی که آنکس بالای من است یعنی در دنیا و امری ان اصل الرحم وان است

سوم امر که در امر که صلکه کنم رحم را و پیوند کنم بان اگر پشت دهد و قطع کند رحم منی صاحب رسم و امری ان

لا اسأل احد شیاً چهارم امر که در امر که سوال کنم نه طلب هیچ یکی چیزی را و امری ان اتول باحق و امکان مرا

پنجم امر که در امر که بگویم حق و امر کنم بدان و اگر چه باشد تلخ و ناخوش آید و امری ان لا اعات فی العدا و نه

لا تم شتم امر که در امر که تترسم در دین خدا و در امر معروف و نهی مستکر ملامت کردن هیچ ملامت کننده را و امری ان

ان اکثر من قول لا حول و لا قوة الا بالله یعنی هم امر که در امر که بسیار گویم این کلمه را که مضمون و معنی است از حرکت

و حیله و برگشتن از معصیت و قوت و قدرت بر طاعت مگر بار اوده توفیق الهی و انسلخ است از تدبیر و استیلا

و فنا از ان در جنب قدرت حق و شایخ شاذلیه راقس الدکسر از هم وصیت است بطالم بان بگردان این کلمه گفته اند

که هیچ چیز نماند و معین تر از ان برای توفیق عمل نیست فان من کنز تحت العرش پس بدین معنی که این صفت

از گنجی است که حضرت رب العزت راست زیر عرش که فیض و برکات از ان نازل و فصل میگردد و راه احمد

۰۰۰ و عن عائشة قالت کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یجیه من الدنيا ثمه بود حضرت که خوش می آید

در از دنیا پسینا الطعام و النسا و الطیب خوردنی و زنان و بوی خوش فاصاب آنین و لم یصیب و احد

پس یافت آنحضرت و چیز را نیافت یک چیز اصاب النسا و الطیب یافت زنان را و بوی خوش را

استیفا کرد و ذوق و خط از ان و لم یصیب الطعام و نیافت خوردنی را چنانکه استیفا کند لذت از اوستیفا

کن از ان با اختیار فقر و تنگی معیشت تا حکمت الهی و مصلحت وی در ان چه باشد و لابد در هر چه اختیار کرد حق غرض و مصلحت

حبیب خود را حکمتی بالغ و مصلحتی عظیم خواهد بود و راه احمد ۰۰۰ و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و

آله و سلم حبیب الی الطیب و النسا و جعلت قره عینی فی الصلوة و دست گردانیده شد بسوی من بوی خوش

و زمان گردانیده شد شادی و خوشدلی من در نماز یعنی ذوق و شهود و راحت کسب و در نماز حاصل وقتین

گرد و در هیچ وقت و هیچ عبادت نبود و لهذا از مودی از حنا یا بلال یعنی رحمت بخش ما را ای بلال نماز یعنی او را

گو تا نماز کنم و از تعب و شغولی کارهای دیگر خلاص شویم و بنا جات حق به پیوندیم و قره باشتن است از

قرن فتح قاف معنی قرار و ثبات چه دیده بنظاره محبوب قرار یابد که بیدار او آرام گرد بسوی دیگر نگردد و بنظر بر غم محبوب

بر ایشان و بهر جانب نگران بود و باشتن است از قرنضم قاف معنی سردی و خشکی چشم و لذت وی در مشاهده محبوب

بود و گرمی و سوزش وی در دیدن اعدا و لهذا در اقره العین خوشتر در راه احمد و انسانی در او زیادت

کرده است این بجزی بعد قوله حبیب الی این لفظ را که من الدنيا این روایت چنین کرده حبیب الی من الدنيا

الطیّب الحدیث بانکه لفظ حدیث چنانکه اتفاقاً ذکر کرده اند بران ائمه این است که در کتاب مذکور شد در روایت کرد
 از اطبرانی در بر سه مجسم خود و خطیب در تاریخ بغداد و این حدیث در کامل و عامک در مستدرک نیز آورده و گفته که صحیح
 است بر سه مسلم اما بدون لفظ و جعلت و در روایت نسائی نیز آمده و دیگر لفظ من الله یا آمده و اما آنچه مشهور است
 بر زبانهای مردم از زیاده لفظ ثلث در هیچ کتابی از کتب احادیث یافته نشده با وجود تنقیح و تفتیش مگر در دو موضع
 از بسیار العلوم و در تفسیر آل عمران از کشف که اقال السخاوی و شیخ ابن حجر مستقلانی در تخریج را فعی گفته
 که یافته لفظ ثلث را در هیچ طریق حدیثی از طرق حدیث و شیخ ولی الدین عراقی در امالی خود گفته که این لفظ در هیچ کتاب
 حدیث نیست انتی پس معلوم شد که در حدیث چنانکه در کتاب مذکور است اصلاً اشکالی نیست و اگر کسی ازین لفظ
 من الله یا و ثلث نباشد نیز اشکال ندارد و اگر این هر دو باشد اشکال دارد زیرا که صلوة از دنیا نیست و جواب
 میدهد که مراد از دنیا حاجات این عالم است یعنی درین عالم مراد چیز خوش آمد از ان و امور طبیعی و نیویست و سوم
 از امور دین و بعضی گویند که چون آنحضرت در چیز از دنیا ذکر کرد و طول شد از ذکر امور دنیاوی پس عدول کرد
 با مردمی و اشارت کرد بانکه غرض داشتن طیب و نسانه بر وجهی است که مانع و شاغل آید از ذکر حق و مناجات و س
 بلکه اینها در حق آنحضرت ممد و معاون بودند بطاعت و عبادت و میتوان که آن امر ثالث و دنیاوی که ذکر نکرده است
 اسب باشد چنانکه در حدیث دیگر روایت نسائی از انس آمده که بود و دستر نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 بعد از نماز اسب با طعام چنانکه از حدیث عایشه معلوم شد و الله اعلم دیگر بدانکه معنی قره العین فی الصلوة
 چنانکه شرح حدیث ذکر کرده اند آنست که مذکور شد و از زبان عامه مردم این دیار شنیده میشود و در بعضی
 رسائل مشایخ نیز نوشته اند که مراد از قره العین فی الصلوة فاطمه زهرا است سلام الله علیها در نماز و این نص
 عدم ذکر و جعلت تحت لفظ هست اما هیچ کس از شرح حدیث آنرا نگفته و این احتمال را راه نداده و ۶۰ و عن معاذ
 بن جبل رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لما بعث به الی الیمن قال روایت است از معاذ
 بن جبل که چون فرستاد آنحضرت معاذ را بسوی یمن منصب قضا گفت ایاک و التغم و در دار خود را از تنیم و ترغ
 و استراحت و تن آسانی فان عباد الله لیسوا بالمتغمین زیرا که بنده گان خاص خدا که عبادت وی مشغول اند میکنند
 تنگ میکنند گان رواد احمد ۶۰ و عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من رضی من آ
 لیسیر من الرزق سیکر راضی و خوشبخت گردد و از خدا بانکه از رزق رضی الله عنه بالقلیل من العمل راضی گردد و
 خدای تعالی را دوی بانکه از عمل ۶۰ و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
 من جاع او احتاج فکتمه اناس سیکر گرسنه شود یا محتاج باشد پس پوشد از مردم و نگوید که من گرسنه ام تا طعامی برسد
 و محتاجم تا چیزی بخورم چنانکه حقا علی الله عزوجل ان یرزق رزق سنته من حلال باشد لازم و ثابت بر فضل خدا که بر

اورا روزی یکبار از وجه حلال رواها البیهقی روایت کرد این هر دو حدیث را بیعتی فی شعب الایمان ۱۰۰

و عن عمر بن حصین قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ان العجیب عبده المؤمن الفقیر المستغنی ابوالعیال برستی که خدای تعالی دوست میدارد و بنده خود را که مسلمان است و این صفات دارد که فقیر است و پارسا یعنی بازدارنده است نفس خود را از حرام و سوال کردن از فرمود و صاحب عیال رواه ابن ماجه ۱۰۰ و

عن زید بن اسلم قال استسقی یوما بمرزید بن اسلم که سولی عمر بن الخطاب و از اکابر علماء تابعین است گفت آب خوردن طلبید روزی عمر رضی الله عنه فحجی بما رقدتک بمسلسل پس آورده شد آبی که تحقیق آینه شده است بشبه

فقال انه طلب پس گفت عمر که این آب آینه بمسلسل پاک و حلال است و خوش آسیده است مرا لکنی اسمع الله

عزوجل لیکن نمی خورم من آنرا زیرا که من می شنوم خدای را عزوجل می علی قوم شهواتم عیب کرده بر قومی شهوات و خواہشهای نفس ایشان را و سرزنش کرده ایشان را بران و شهرت داده بدان فقال پس گفت وی عزوجل

در کتاب مجید از پیغم طیباً کم فی حیو تکم الدنيا و استمتم بهما بر وید و استیفا کردید شما شهواتها و نعمت های خود را در زندگان

خود که پست و فرود تر است یعنی زندگان این عالم فانی و بهره مند شدید بدان فحافات ان تکون حسنا تا بملت

لنا پس فرمود عمر رضی الله عنه که میترسم من که باشد علمای نیک ما که زود داده شد ثواب آن ما را درین عالم یعنی

اگر من این آب بخورم و لذت گیرم و منعم کنم می درسم که این ثواب علمای ما نباشد که درین دنیا داده و تمام

کرده شده باشد چنانکه کافران را پاداش علمای نیک هم در دنیا دهند و در آخرت نصیبی نباشد فلم یشر بس خور و

عمر رضی الله عنه آن آب آینه بشهد را رواه رزین ۱۱۰ و عن ابن عمر قال ما استبنا من تمسیر و شیم ما یعنی

اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم از خرم با بخت فقر و استیلاج حتی فتحنا خیر ما آنکه گشادیم و یا خیر را که خرما

در آنجا بسیار بود و فافهم رواه البخاری ۱۶۰ **باب الاصل و اصل** فصل اول بفتح سیم امید داشتن تا

کذا لک کذا فی الصراح و در قاموس نیز اصل یعنی رجعت و لیکن ظاهر آن است که مقید باید کرد و باید درازی جاست

نه امید که مقابل بایست و در مشارق الانوار گفته که اصل بفتح سیم حدیث کردن آدمی نفس خود را بدو آنچه در یابد

امور دنیا را و بسد بارزوی آن و حرص گردد بر آن و این معنی نزدیک ترست به وارد استعمال آن و لهذا طول

اصل را اند موم دارند و حرص فطر شره و ارادت کذا قال الطیبی کشره آند و فی الصراح شره آذناک شدن بچسبند

۱۰۰ **الفصل الاصل** عن عبد الله قال خط ابی صلی الله علیه وآله وسلم خطا مرعبا عبد الله ابن مسعود گفت

کشید آنحضرت شکل مربع را که چهار خط بوسه احاطه کرده و خط خطانی الوسط خارجا



منه کشید خطی در میان این شکل مربع که بیرون بر آید است از ان شکل و خط خطا

صفا را الی هند الذی فی الوسط و کشید خط های خرد متوجه دروسه آند و بسوی آن

ج

خطی که در میان دست من جانبہ الذی فی الوسط از جانب وی که در میان دست زیر که یک جانب این خط
 در میان دست و یک جانب وی بیرون نیست مقال بذالاضمان پس گفت آنحضرت بذالغنی این خط
 وسط که در میان شکل مربع واقع است مثال آدمی است و سزا جمله محیط به و این یعنی خط مربع اجل است که
 محیط است با وی و هذا الذی هو خارج المله و این جانب که بیرون رفته است اجل است که در دست و هذا
 الصغار الاعراض و این خطهای خرد اعراض است بفتح همزه یعنی آفات و عیال مثل امراض و حوادث بلکه که
 عارض شوند و بگنند و از هر جانب متوجه در وی آرند و اند با وی و کتف متصل اند بوی فان اخطاه بذ
 نسه بذ پس اگر خطا کرد و گذشت این عرض و این حادثه همین گزید و رسید آدمی را عرض دیگر و حادثه دیگر
 و ان اخطاه بذ انسه بذ او اگر خطا کرد و گذشت این حادثه نیز رسید حادثه دیگر حاصل آنکه آدمی امید بای دور
 دارد و گمان میرود که میرسد بان امید با حال آنکه اجل قریب ترست بوی ازال و باز و با و امید با نرسید
 جان میدهد در بر فتم عذرا به پذیرای بسا آرزو که خاک شده در راه البخاری ۲۰ و عن انس قال
 خط النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خط طاکشید آنحضرت چند خط را فقال بذ المله و هذا اجله پس فرمود این خط اجل آدمی
 و این خط اجل است بینما هو کذاک از جاره الخط الاقرب پس در انشای آنکه آدمی همچنین است و بعدین اندیشه
 است ناگاه رسید او را خط اجل که نزدیکتر است یعنی آدمی می خواهد که بخط اجل که در دست برسد ناگاه اجل رسید
 با نرسیده در گذر و راه البخاری درین حدیث در احوال سه خط ذکر کرد و در تفصیل دو خط آورد و ذکر خطوط دیگر که
 در حدیث اول اعتبار نموده بود حذف کرد و اظهر آن است که عمل این حدیث مضمون حدیث ابی سعید است که در تفصیل
 بیاید ۳۰ و عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یوم یوم و شب فیہ اثنتان بر وضعیف سبک
 آدمی و جوان و قوی میگرد و در وی دو چیز احص علی المال و احص علی العمر احص بر کثرت مال و احص بر دراز
 عمر و هر چند پیر گردد و این دو صفت از وی شکسته است نگر و زیرا که آدمی مجبول است بر حب شهوات و
 شهوات بی مال و عمر دست نیاید که سبب قوی شدن اینها بضعف بدن بعلت آن بود که آرزو شهوات ملکه شود
 و قوت عقلیه که قوت شهویه را از بون دارد وضعیف شده و دفع آن نتواند کرد و پنجمی خوبی بد محک شده و قوت
 یکند آن کم شده و متفق علیه ۳۰ و عن ابی هریره عن انس صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال لا یتالی قلب المرء
 شابا فی اثنین همیشه دل پیر و آند و وی جوانست در و چیزی حب دنیا و طول الاصل در دوستی دنیا
 و درازی امید متفق علیه ۳۰ و عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اعذر اللہ الی امره بکذا اثنت
 خدای تعالی بای عذر و انا که در عذر را از موی که اخرا جمله پس انگند و همت داد و اجل با و را حتی بلفه شین بسته
 تا آنکه رساید او را بشفقت سال یعنی این همه عمر بخشید و فرصت داد و توبه نکرد و اعتذار ننمود و دیگر چه بای عذر را

جوان گوید چون سپید شوم تو کجاست هر چه گوید یعنی گویند که مسی عبارت است که ثابت و واجب گردانید بر کسی
 که غدر خواهی گشت و توبه و استغفار نماید و در آن قصیر نماید رواه البخاری ۴۰۰ و لکن این عکس عن است
 صلی الله علیه و آله و سلم قال لو کان لابن آدم من مال لا تبغی ثلثا اگر باشد مرد آدمی را دور و دور بود
 بر آیت طلب میکند سوم را و سیر نمیشود و شکم وی از حرص و لالچا جوف این بودم الا القرب و بر نیک است
 شکم آدمی را مگر خاک یعنی تا در گور رود و حرص از وی نبرد و در این حکم بر غایت است و توبه الله علی من تاب
 و رجوع بر رحمت میکند الله تعالی بر هر که میخواهد توبه از آنکه این روید و تکذیب نفس از آن یا سنی آن باشد
 که قبول میکند توبه از حرص مذموم از هر که میخواهد زیرا که توبه از مصیبت مقبول است از عمل ظاهری و باطن متفق علیه
 و عن ابن عمر قال اخذ رسول الله کفنی ثم بیعته صلی الله علیه و آله و سلم و دست زد و بعضی جدیدی بعضی تن من
 یعنی بعضی از اعضای من مثل دست و دوش چنانکه عادت است در سخن گفتن نصیحت کردن و چون مخصوص عضو یا
 فراموش کرد و محل گفت و در بعضی روایات آمده که گرفت هر دو دوش مرا فقال پس گفت کن فی الدنيا کانت غریبا
 باش در دنیا چنانکه گویا شهر غریبی او عابر سبیل یار گذری مبالغه درین بیشتر است چه غریب گاهی روزی چند
 اقامت نیک کند و مشغول گردد و اما آنکه بر راه است میگردد و دل بجزیری نمیزد و در تفکک من اهل القبور و بشمار
 خود را از مرگان که در قبر آسوده و از همه گذشته اند و تشبه کن با ایشان و هم در زندگی در حکم مرده باش رواه البخاری
 و شرح این سخن بسطی طلبه بدانکه حقیقت موت چیست انقطاع تصرف روح از بدن و سکنه شدن پیوندی از آن
 و بیلون آمدن بدن از آنکه بودن او در روح و او روح بموت بدن منعدم و نابود نگردد و بلکه متغیر گردد و حال او
 چنانکه سلب کرده میشود از وی چشم و گوش و زبان و دست و پا و تمامه اعضا و حواس و بعد از آن که مرده میشود از وی
 اهل و اولاد و اقارب و آشنایان و دوستان و دور کرده میشوند خیل و چشم داده و غلام و در آب و در آنکس زمین
 سر او هر چه از ستاع و اسباب و آلات دنیا است پس تشبه بر مرگان و در آن در حکم ایشان آن بود که متصف
 گردد بقطع علائق بدنی مما اکمل پس قطع کند تصرف روح از جوارح در آن کتاب مسلمات و مکروهات و بدانکه هر چه
 در موت تصرف است از دنیا از آن اوست بلکه همه از آن مولی تعالی است و علامت است او آن است که بقدر آن
 آن اند و گین گردد و بوجدان آن مسرور نشود و همچنین منقطع گردد از اهل و عیال و اقارب و معارف و سبب ایشان
 حرام و مکروه و نفی است پس هر که باین صفات متصف شود مشابیه گردد بر مرگان داخل باشد در حکم ایشان پست تر است کند
 شرط و آداب دیگر که بدان مشابیه بر مرگان و در گور خنجران گردد و یکی از آنکه توبه است و آن بر آمدن است از هر مطلوب
 جز خدا چنانکه بموت و زهد است و آن بر آمدن است از دنیا و محبت آن و از شهوات و لذات آن چنانکه بموت و کمال
 و آن نیز بر آمدن است از قید اسباب چنانکه بموت و قناعت است و آن بر آمدن است از شهوات نفسانی چنانکه بموت

نیز بیان در تشابهت نفسانی با مرگان

و

و توجیه الی الله و روی گردانیدن از ماسوای او چنانکه بوقت پس باقی نماند هیچ مطلوب و محبوب و مقصود جز خدا می نمود
 و صبر است و آن بیرون آمدن است از خلوص نفس بجا بخت چنانکه بوقت بی بجا بخت و رضا است و آن بیرون آمدن
 از خشنودی نفس و در آمدن در خشنودی حق تبارک و تعالی و تسلیم احکام از لیه و تقویض تمامه امور به تدبیر و خستیا روی
 سبحانه بی منازعت و اعتراض چنانکه بوقت و ذکر است و آن بیرون آمدن است از ذکر ماسوای مولی به جانه چنانکه
 بوقت و مرا تبه است و آن بیرون آمدن است از حول و قوت چنانکه بوقت این صفات و این حالات چون حاصل گردد مشایبه
 مردگان گردد و در شمار اصحاب قبور است این است معنی قول آنحضرت و عد نفسک من اهل القبور و موقعا قبل ان توتوا
 نیز این معنی دارد موت اختیاری این باشد که ذکر اشیح عبد الوهاب استغنی فی رساله فضل التوبه ۰۰۰ فصل شصت و نهم

عن عبد الله بن مسعود قال مر بنا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يومنا وانا وامي لطین مشيا عبد الله بن عمر رضی الله
 عنهما گفت که گذشت آنحضرت بر ما روزی و حال آنکه من و ما در سن گل اند و میگردیم چیزی را یعنی گل اصلاح میکردیم
 درسی یا دیواری فقال پس گفت آنحضرت ما هذا بیت این و چکاری کنیدی یا عبد الله قلت گفتم من شیء نضله چیزی است
 یعنی دیواری است که اصلاح می کنیم در است بسیار هم از اقال فرمود آنحضرت الامر اسرع من ذلك کار شتاب تر است
 ازین یعنی بیرون آمدن از دنیا و گذشتن از این شتاب تر و درست از دیر پائیدن در آن که بخت آن مشغول شو

و خانه را اصلاح کنی رواه احمد و الترمذی و قال هذا حدیث غریب ۰۲۰ و عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم
 کان یبرق المار بوجه آنحضرت که بخریت آب را یعنی بول میگرد و تمیمیم بالتراب پس تمیم میگرد و بجاک پیش از آنکه وضو بسیار
 فاقول پس می گفتم من یا رسول الله ان المار منک قریب بدستی که آب از تو نزدیک است یعنی آنقدر دور نیست
 که بان تمیم توان کرد و بقول میگفت آنحضرت ما یدرینی لعلی لا ابلغه چه دریا بانه مرا یعنی چه دانم شاید که ترسم من آب را یعنی
 عرفانه کند و فرصت نیامد که وضو کنم باری بالفعل کینوع طهارت خود حاصل کرده باشم حادث شریف چنان بود
 که بعد از نقص وضو و تمیم کردی پیش از آنکه وضو سازد از برای سبابت تحصیل نوعی از طهارت و این تمیم آن
 تمیم نیست که بخت فقدان آب به کنند و بدان نماز گذارند رواه فی شرح اشته و ابن الجوزی فی کتاب الوفاء ۰۰۰

و عن ابن عباس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال فرمودند این آدم و هذا اجله این آدمی است و این
 اجل او است یعنی نزدیک است بومی و وضع یده عند قفا و نهاد آنحضرت از برای تصویر تمثیل قرب موت یا دست
 دست خود را نزد قفای خود یعنی هرگ در قفای آدمی است و قریب بوی فی الصراح قفا پس سر شمشیر بکشا و دراز
 کرد آنحضرت دست را و دور داشت از قفا از برای نمودن درازی اهل فقال و تم امله ما نجاست یعنی بجای دوری
 و امید یعنی اهل زنجیک آمد اهل دور زنده است رواه الترمذی ۰۲۰ و عن ابی سعید الخدری ان النبی صلی الله علیه

و سلم فرمود این بدید آنحضرت بجلانید چینی را پیش خود و آخرالی جنبه و بخلا نید چینی نزد دیگر بپلوی آن چوب اولی

و آخر بعد منه و بجملة چو بی دیگر را دور تر از جوب اول فقال پس گفت آنحضرت اندرون ما نه آیا در می یابید و بعد
 که عیت مثال این شرح جوب قالوا الحمد و رسول الله اعلم قال فرمود و هذا الانسان و نه الا اهل این جوب اول که در میان
 مثال آدمی است و این جوب دیگر که خلا نیدم مثال مرگ است که متصل است با آدمی اراهه قال ابو سعید خدری میگوید
 که گمان میرم آنحضرت را که فرمود و هذا الاصل و این جوب سوم که خلا نیدم اهل آدمی است که دور و دراز تر رفته است
 فیتعاطی الاصل پس در بگیرد و غرض میکند آدمی اهل را و میخواهد که بسد بان دور یابد آنرا فلو لمه الاصل و دن الاصل پس

ناگاه دریافت دور رسید او را مرگ نه آنکه بسد اهل را رواه فی شرح سننه . . . و عن ابی هریره عن النبی صلی الله
 علیه و آله وسلم قال فرمود آنحضرت عمر استی من ستین سنه الی سبعین عمر است من اکثر از شصت سال است تا هفتاد و بی
 غالب این است و گاهی در سیکندر و چنانکه در حدیث آورده فرموده است رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب . . .
 و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اعمار استی ما بین استین الی سبعین اکثر عمرهای است من میان شصت سال
 است تا هفتاد و او فلقهم من حوز ذلک و اکثر کسی است از است من کسیکه بگذرد از هفتاد رواه الترمذی و این ماجه و ذکر ذکر
 کرده حدیث عبدالرحمن الشجر بکسر شین معبره و خارج می شود و در باره محتانیه ساکنه فی باب عیاده المریض و در باب پیشش نمودن

بیمار ۳۰۰ الفصل الثالث . عن عمرو بن شیب عن ابی عن عبدوان النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال اول صلاح
 هذه الالهة یقین و الالهة نخستین یکی این است یقین است برزاقیت حق و ضمانت وی تعالی از رزاق بر او زهد و بی رغبتی
 در دنیا و چون یقین برزاقیت حق حاصل شد بخیل نخواهد کرد و چه بخیل بجهت بی یقینی بوصول رزق است میگوید که اگر مال صرف
 کنم و از دست و هم دیگر از کجا خورم و چون زهد کرد و طول اهل و امید بقادر دنیا نخواهد ماند ازین جهت فرمود که و اول فساد ما
 البخل و الاصل نخستین فساد است بخیلی و زردین در صرف و انفاق مال و در از داشتن اهل و بقادر دنیا است که ضعیف
 برزاقیت حق زهد در دنیا است رواه ابی هاشمی فی شعب الایمان بدانکه شیخ اجل اکرم عارف بالله عبد الوهاب متقی رحمه الله
 علیه در رساله بخیل التین فی تحصیل یقین فرموده است و عقاید چون بحد جزم رسد و مستند بدلیل و برهان بود که اثبات
 حق کند آنرا در اصطلاح حکما و متکلمین یقین گویند اما نزد صوفیه تا تصدیق غلبه و استیلائی بر دل نیاید بختی که متصرف و
 حاکم باشد بر دل تا بجزئیهای که موافق باشد بخریص کند و از چیزهایی که منافی و مخالف باشد زاجر و مانع گردد و از یقین بگویند
 مثلا چه بسا راجع بجزم بر دل موت حاصل است اما آنکه ذکر موت بر دل وی غلبه و استیلا دارد و مستحکم و متصرف است بر
 استعدا و موت بفعل طاعات و ترک معاصی باعث صاحب یقین است و یقین در چهار موضع باید که اگر چه مجموع آن چهار
 خبر داده است رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بدان چیز محل و موضع یقین است اما اصول آن چهار چیز است که سالک
 از یقین کردن در آن چهار نیست اول توحید بدانکه هر چه واقع میشود بقدرت حق واقع میشود دوم توکل بر استوار داشتن
 ضمانت خدای تعالی در رسانیدن رزق سوم یقین کردن در جزای اعمال از ثواب و عقاب چهارم یقین کردن در احوال

در اینجا

خدای تعالی بر احوال بنده در همه حال پس فائده یقین در توحید عدم التفات است بسوی مخلوقات و فائده یقین در رسیدن رزق اجمال است و در طلب وی یا ترک تا سبب بر فوت آن و فائده یقین در خیرای افعال اقدام نمودن است بطاعت و دور بودن از معصیت و فائده یقین در اطلاع خدای تعالی آنست که مبالغه کنی در اصلاح ظاهر و باطن انتهی محصل کلام اشخ و مراد در حدیث یقین بر زقیقت حق و توکل بر وسعت چنانچه گفتیم بقرینه مقابل آن که نخل است و یقین کردن بر زقیقت حق و بلوغ رزق و استوار داشتن ضمانت خدای تعالی را منزه است از نازل و از وسع چاره نیست مسالک راه حق را و فراغ عبادت موقوف بر آن است قال اشخ الامام قطب دقه ابو الحسن الشاذلی اکثر

حجب المخلوق عن الحق انما هم الرزق و خوف المخلوق و هم الرزق اشد اجماعین ۲۲۰ و عن سفیان الثوری قال ليس الزهد في الدنيا بل ليس الغليظ و الخشن و اكل الخشب سفیان ثوری رحمه الله عليه گفت نیست زهد در دنیا بی زحمتی در آن سپیدان جائه سبزه خوردن خوردنی غلیظ خشن همزه و نان بی نان خورش شب بفتح جیم کسب شین معجمه و ببار موعده خوردنی غلیظ و خشن و قیل طعام بی نان خورش و اما الزهد فی الدنيا قصر الامل و نیست حقیقت زهد در دنیا مگر کوتاهی امل در او است

شرح استنده ۲۳۰ و عن زید بن اسین قال سمعت مالكا و سئل ای شی الزهد فی الدنيا زید بن حسین که یکی از یاران امام مالک است گفت شنیدم مالک را در حالیکه پرسیده شد از وی که چیست زهد در دنیا قال گفت در جواب این سوال طیب است و قصر الامل حقیقت معنی زهد پاک و حلال بودن کسب رزق است که آنرا از وجه حلال پیدا کنند و کوتا بودن امل است

رواه ابی حنیفه فی شعب الایمان ۱۱۰ باب استحباب المال و العمل للطاعة استجاب نیکو نمودن و فی اصلاح مال خسته اموال جماعت و اشتقاق مال از میل است و آدمی بالطبع بدان مایل است و عمر بافتح و انعم زندگانی در دست است

بضم تین نیز آمده و اگر در مقام قسم واقع شود فتح ارفع بود و **الفصل الاول** عن سعد قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم گفت سعد بن ابی وقاص که گفت آنحضرت ان العبد التقی التقی الخفی الخفی خدای تعالی دوست میدارد بنده را که این کصفت دارد تقی بر پیرگار غنی تو نگر جمال یا بدل و آوردن این حدیث در باب استحباب مال و الاث اراد که مراد غنا بمال است خفی پنهان یعنی گوشه گیرنده از خلق برای عبادت چون مخلوق احتیاجی و نیازی ندارد از خلق گوشه گرفته بعبادت مشغول است و صحنی بجا رمله نیز روایت کرده اند یعنی مهربان و نیکی کننده به خلق و این معنی نفیاً موافق است و در بعضی نسخ مصابیح بعد از التقی التقی نیز آمده معنی پاک و لطیف و رواه مسلم و ذکر کرده شد حدیث این مگر که اویش این است آمده

الانی اثین فی باب فضائل القرآن **الفصل الثاني** عن ابی بکر ان رجلا قال روایت است از ابی بکر که صحابی مشهور است از اهل طائف و احوال وی در مواضع مذکور شده که مردی گفت یا رسول الله ای الناس خیر کدام یکی از مردان است قال گفت آنحضرت من طلال عمره چون جمله بهترین مردم کسی است که در از دست زندگانی او و نیکوست که دار او قال گفت آن مرد قای الناس شب پس کدام یکی از آدمیان بدتر است قال گفت آنحضرت من طلال عمره و سایر جمله بدترین آدمیان کسی است که در از دست

عمر او بدست عمل او ظاهر اعتبار غالب است و اگر عمل نیک و بد هر دو برابر باشند بوجهی غیر خواهد بود و بوجهی مستند
 با وجود آنکه تحقیق این مآد و نادرست فافهم راه احمد و الترمذی و الدارمی ۲۰۰ و عن عبید بن خالد کنیت او ابو عبد الله
 سلمی است صحابی مهاجری سکونت کرد که فرادان النبی صلی الله علیه و آله وسلم اخوی بن رعلین روایت میکند که آنحضرت
 بر اجدی و او میان دو مرد از صحابه خود چنانکه منقول است که یکبار میان دو کس از مهاجران عقد اخوت بست و باز دیگر
 در میان مهاجرین و انصار قتل احدی هانی سبیل الله پس کشته شد یکی از آن دو مرد در راه خدا شهید شد ثم مات الاخر بعد
 پسر مرد دیگر از آن دو مرد بعد از وی جمیع او نحو با یک هفته یا مانند آن فصلوا علیه پس نماز گذارند صحابه برین
 مرد فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم ما قلتم چه گفتید و چه خواندید در نماز که بروی گذارید و چه دعا کردید و او را
 قائل بود هونا الله ان یغفر له ویرحمه گفتند دعا کردیم خدا را که بیا مرز او را و رحمت کند او را و یحیی بصاحبه و پسران او را
 وی که شهید رفت در مرتبه و مقام فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فاین صلوتی بعد صلوتی پس اگر
 این مرد که پسر مرد برابر باشد در درجه آن بار خود که پیشتر از وی رفت پس چه شد و کجا رفت ثواب نماز این مرد که بعد
 از وی گذارد و عمل بعد عمل و کجا شد ثواب دیگر عملهای این مرد که بعد از وی کرد او قال صحابه بعد صیامه را وی شک دارد
 که در عمل بعد عمل گفت یا گفت و صیامه بعد صیامه یعنی کجا شد ثواب روزه وی که بعد از وی داشت لما بیننا البعد ما بیننا
 و الارض تحقیق تفاوت درجه که میان این مرد است در بهشت و در قرب الهی تعالی در مرتبه بیشتر است از تفاوت
 مسافتی که میان آسمان و زمین است رواه ابو داود و النسائی اینجا اشکال می آید که چگونه فاضل و راجح آید عمل این مرد بزرگ
 که در یک جمعه کرد بر شهادت آن مرد که پیشتر رفت و با وجود آنکه درجه شهادت که در راه خدا و اظهار دین حق یافت
 بالاتر است خصوصاً در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم که زمان مبادی دعوت و قلت اعوان دین است جوایز میگونیند
 که این مرد نیز مراد بود از راه خدا و نیت شهادت داشت پس جزا داده شد به نیت او و نیز میگونیند که آنحضرت میدانست که
 عمل این مرد بی شهادت مساوی عمل آن شهید است بجهت مزید اخلاص و عقل و معرفت یا زیادتی عملی که بعد از وی کرد
 پس نه شهید فاضل تر و راجح تر است بر غیر شهید علی الاطلاق بسا غیر شهید که فاضل تر بود از شهید دلیل برین سخن حال صدیق
 است رضی الله عنه نسبت بشهادت صحابه که اقالوا ۲۰۰ و عن ابی کعبه یفتح کاف و سکون موصوفه الاماری یعنی هر
 و سکون فون نام او عمرو بن سعد و بعضی گفته اند سعد بن عمرو و بعضی عامر بن سعد نزول کرد شام را و بود قدوم وی آنرا
 با عمر بن الخطاب آنکه سمع رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یقول روایت میکند که شنید آنحضرت را که میگفت ثلاث
 اقسام علیین خصلت است و سه حکم که سوگند میخورم بر آنها که حق اند و احد کم حدیثاً و میخورم بر شهادتی را فاضل
 پس یا دیگرید و نگاه دارید آن حدیث را فاما الذی اقسم علیین پس آن سه چیز که سوگند میخورم بر حقیقت آنها نیست فاما
 ناقص مائل بعد من صدقه پس بدستیکه شان انیت که کم نشد هیچ بنده از جهت تصدق کردن بر فقرا تصدق اگر چه

در صورت نقصان است ولیکن چون موجب خیر در بکت است در دنیا و سبب حصول ثواب در آخرت در معنی زیادتی است
 نقصان و لا ظلم عبد مظلمه صبر علیها بستم کرده نشد بند و بیچ بستم کرده شدنی و گرفته نشد از وی مالی بناحق که صبر کرد
 آن بنده بران مظلمه الا زاده اسد بها غر اگر آنکه زیاده کرد آن بنده را خدای تعالی بآن مظلمه عزت مظلمه بفتح میم کسر لام
 و فتح نیز آمده مصدر معنی ظلم کردن و نام مالی که بظلم گیرند نیز آمده و لا فتح عبد باب بسته گشتا بیچ بنده در سوال کردن
 از مردم الا فتح الصد علیہ باب فقر مگر آنکه گشتا خدای تعالی بروی در فقر را و اما الذی احد ظلم فاحفظوه و اما ان صدق
 که گفته سزاوارتر بر شما پس باید گیرید آنرا نیست که میگویم فقال پس گفت آنحضرت در بیان آن حدیث انها الدنیا لا تدوم
 فقر نیست دنیا مگر برای چهار کس و منحصر است احوال دنیا درین چهار مرتبه عبد رزقه الله مالا و علما اول بنده که داد
 او را خدای تعالی مال و داد دانش که بدان طریق صرف کیفیت انفاق مال در مصارف خیر و وجوه پیشناسد فتوحه
 فیه رب پس این بنده تقوی میکند درین مال پروردگار خود را و از کتاب نیکند در دخل و خرج آن حرام و نامرضیات حق را
 و حاصل رحمه و پیوند میکند و نیکی و احسان نماید خویشان خود را و عمل بعد فیه بجهت و کار میکند برای خدا درین مال بحق مال یعنی
 حقوقی که متعلق است بآن مثل زکوة و کفارات و ضیافت و صدقات یا بحق خدا که فرموده است صرف مال او با حوائج
 آن فمذا بافضل المنازل پس این بنده در فاضل ترین مرتب و منازل است و عبد رزقه الله علما دوم بنده است
 که داده است او را خدای تعالی علم بحسن انفاق و صرف مال در وجوه خیرات و مبرات و حصول ثواب بیان و علم برزقه
 مالا و نداده است او را خدای تعالی مال فهو صادق ائیمه پس این بنده مقتضای علمی که دارد صادق و صالح است نیت و
 دوست دارد و آرزو میکند وجود مال را بقول لوان لی مالا املت فیه عمل فلان میگوید آن بنده اگر میبود مرا مالی هرگز
 عمل میکردم عمل فلانی که تقوی میکند پروردگار را در مال و صلح رحم میکند و صرف میکند مال را در حقوق فاجرها سوا پس خرد
 ثواب این هر دو بنده برابر است اگر چه از بنده اولی بوجه مالی انفاق افضل می آید و از دومه اما مقتضای نیت صادق
 که دارد اجزان می یابد و عبد رزقه الله مالا و علم برزقه علی سوم بنده است که داده است او را خدای تعالی مالی و نداده است
 او را علمی که بدان تقوی و رزق و صرف مال در حقوق نماید فتوخیط فی ماله بنیر علم پس این بنده خبط و غلط میکند در مال خود
 دست و پایش زدن علمی و دانش و تامل و تیز و طریق خیر کوشد و صرف میکند آنرا در غیر حق چنانکه فرموده است لا تتبع شیبه ربه
 و لا یصل لیه رحمه و لا یعمل فیه حق تقوی میکند در مال پروردگار خود را و صلح میکند رحم خود را و عمل میکند در وی بحق فمذا بافضل
 المنازل پس این بنده در پدید ترین جایاست و عبد لم برزقه الله مالا و لا علما و چهارم بنده است که نداده است او را خدای تعالی
 مال و نه علم نیز میان وجود خیر و شر فهو بقول لوان لی مالا املت فیه عمل فلان پس وی میگوید اگر میبود مرا مالی هرگز عمل نکردم
 در وی بعمل فلانی که ابرار و از او میکند فتوخیط پس اینست نیت وی و در زرها سوا و بارگناه ایشان که بریدند بپشت خود
 آنرا برابر است رواه الترمذی و قال فمذا شیخ حسن شیخ اینجاست بر معنی غزم باید عمل کرد و آدمی بر عزم معصیت ما خود است

و معنی غرم آن است که سجد است بران و بیج مانعی از جانب اوست مگر عدم قدرت و نارسیدن بدان و اگر قدرت یابد
 و برسد بی توقف میکند مثلاً اگر کسی غرم برزنا دارد آنمست و ما خودست بران اگر چه غرم زنا زنا نیست اما گناهی است
 بس خود و تفصیل کلام آنست که اول وسوسه شیطان که در دل افتد بی کسب و فعل آزارها جس خوانند و بر حساب
 مواخذة نبود چون در خاطر نشیند و در باطن جولان کند و بگردان از خاطر خوانند و خواطر نیز از است موجه محمد صلی الله
 علیه و آله و سلم مرفوع و معفوست و مواخذة بران نه و این از خصائص این است است که از درگاه رحمت خاص
 پروردگار تعالی بدان مخصوص شده اند بعد از ان هم است که قصد و نیت فعل دارد و حسنات محرم و قصد و نیت حسنات
 می نویسند و در سیاحت نه بعد از ان غرم است چنانکه تصویر نموده آمد و در وی مواخذة است بر وجهی که مذکور شده .

و عن انس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال ان الله تعالی اذا اراد بعد خیر استعمله فرمود آنحضرت
 که الله تعالی چون خواهد بر بندگی را بکار سیدار و او را تفصیل و کیفیت استعمله پس گفته شد و پرسیده شد از ان حضرت
 که چگونه بکار سیدار و الله تعالی او را یا رسول الله قال یوقفه لعل صلیح قبل الموت فرمود توفیق میدهد او را برای عمل صالح

پیش از مردن از اینجا فضیلت حیات لازم آید که در وی کاری توان کرد و راه التزمی . . . و عن شداد بن اوس
 برادر زاده حسان بن ثابت است او را پدر او را صحبت است نزول کریمت المقدس را و بعد دوست در شامین قال

قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لیس من ان نفسه زریک و فرزند تو توانا کسی است که مطیع و فرمان بردار و زبون گردان
 نفس خود را عمل بلا بعد الموت و کار کند برای ثواب و جزا که بعد از موت یابد و العاجز من اتبع نفسه هواها و احمق و نادان
 و ناتوان کسی است که پیرو گرداند نفس خود را هوای نفس را یعنی هر چه نفس خواهد از محرمات و شهوات بدد او را و با نفس سیر
 نیاید و در دست شهوت عاجز بود و او سیر هوای نفس گردد و توفیق علی الله و یا هو و انکه معصیت می ورزد و بر خلاف فرمان حق
 میرود و عمل خیر نمیکند و توبه و استغفار نمی نماید آرزو و خواهش دارد و بر خدا که راضی گردد و بخشد و در آرد در راه التزمی

و ابن ماجه شیخ ابن عباد شاذلی رحمه الله علیه شرح حکم میگویی که علماء با الله گفته اند رجا کاذب که مغرور گردد و صاحب آن بلای
 و باز ماند از عمل و دلیر گرداند او را بر گناهان بحقیقت رجا نیست بلکه آرزو فریب شیطان است معروف کنخی رضی الله عنه
 طلب بهشت بی عمل گناهی است از گناهان و امید شفاعت بی سبب و علاقه نوعی است از فریب و امید و آشنی رحمت از کسیکه

فرمان برداری نمکند و اراحمق و جهالت است و حسن بصری گوید که قومی را باز داشت آرزوهای آمرزش تا بیرون رفتند از دنیا
 و حال آنکه نیست ایشان رهنه میگویی یکی از ایشان نیک دارم گمان را بر پروردگار خود که آمرزند است دروغ میگویی اگر نیک
 بودی گمان روی پروردگار نیک کردی عمل را و گفتند در باشد ای بندگان خدا ازین آرزوهای باطل که اینها و ادبها
 احمقان است که افتاده اند و روی بخندند و خداوند تعالی بیخ بنده را باز و وای او خرد در دنیا و نه در آخرت و عمر بن منصور
 یکی از یاران خود نوشت که تو اهل داری بدرازی عمر خود و آرزو داری بر خدا بکار بد خود و هشدار که آهین سر و میگویی اما و نا الله مننه

و الله اعلم

۵۰۰ الفصل الثالث . عن رجل من اصحاب النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال لثاني مجلس نطلع علينا رسول الله
صلى الله عليه وآله وسلم مروى ست از مروى از اصحاب آنحضرت که گفت بودیم ما در مجلس سس برآمد آنحضرت نطلع
کرد و ما و علی را سه اثر مار بود و سه مبارک آنحضرت اثر آب یعنی غسلی تازه افکند و بود و رفتی و تا زنگی بر جمال با کمال خود
فقطا پس گفتیم ما یا رسول الله تراک طیب النفس می یم ما ترا خوشحال خوشدل قال اجل فرمود آری همچنین است که شما میگویند
قال گفت راوی ثم خاص القوم فی ذکر الغنی پسر و افتادند قوم در ذکر تو نگری که نیک است یا بد فقال رسول الله
پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم لا باس بالغنی من الغنی الله عز وجل نیست باک تو انگری مگر کسی را که تقوی کند
خدای را عز وجل چه مرتبه غنی شاکر بلند است و الله لمن الغنی خیر من الغنی و ندرستی بهتر است مگر کسی را که تقوی در روز
تو نگری و طیب النفس من النعم و خوشدلی و خوشحالی از جمله نعمتهاست که شکر آن واجب است و سوال کرده خواهد شد
بیده از وی در قیامت چنانکه در قرآن مجید میفرماید ثم لتسألن يومئذ عن النعم و آه احمد ۲۰ و عن سفیان الثوری
قال کان المال فیما مضی بکیر سفیان ثوری گفت بود مال در زمان پیشین که مکرده داشته میشد زیرا که زهد و قناعت در دنیا
شمار اهل آن روزگار بود و قوت لایموت بی سعی در و و توجه بملوک و امر اسیر سید و از ایشان آزاری و یره و خواری کشیده میشد
فاما اليوم فهو ترس المؤمن اما امر و درین روزگار که ماتیم چون با عثه زهد و قناعت است افتاده و احتیاجا غالب آمده
و برای تحصیل قوت توجه و در و در اغنیاء خواری با یکشید مال پسر سلمان است که بسبب آن از آزار رسیدن سهام حواش
و طلا و در امان است مستثنی است بدان از توجه بملوک و امر او قال و گفت سفیان ثوری لولا لذه الله تاثیر لتمثل بنا بولا
الملوک اگر نمی بود این دنیا را با هر آنچه مندیل می ساختند ما را این دنیا داران و خواری میشدند و مندیل بکسر و فتح میسر
که بدان دست و روی پاک کنند کنایت است از ابتذال و خواری داشتن و قال و گفت سفیان من کان فی بره
من بذه فلیصله کسبیکه باشد در دست وی چیزی ازین مالها پس باید که صلاح کند و ترتیب دهد و زیاده گرداند از آن
زمان ان احتیاج زیرا که این زمانی است اگر محتاج شود کسی کان اول من یذل دینه باشد آنکس اول کسیکه بزل کند
از دست و درین خورد او قال و گفت سفیان الحلال لا یحتمل السرف مال حلال احتمال ندارد و بر نیدار و افراط و اسراف
را یعنی نمی باید در مال حلال اسراف کرد و باید آن را نگاه داشت و با احتیاط خرج کرد و تا چندگاه باقی ماند و قوام دین گردد
یا مراد آنست که مال حلال کم میباشد و آنقدر نمی باشد که در وی اسراف توان کرد و راه فی شرح استه ۳۰ و عن
ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم نیادی سنا و یوم القيمة آواز میدهد آواز دهند و روز قیامت
یعنی فرشته که خدای تعالی امر میکند او را بدان این انبار استخمسین کجا اند پس آن شخصت سال یعنی آنها که عمر ایشان در دنیا
بشخصت سال رسید و این رهنبت بسال عمر میدهند چنانکه میگویند مات و هو ابن ثمانین یا تسعین و هو العمر الذی
قال الله تبارک و تعالی و این شخصت سال عمری است که گفته است خدای تعالی در شان او این آیت را اولم نعمرکم

نایتند گرفته من تذکره ایام عمر و ایم شمار امیری که چند بزرگ و دوران عمر سیکه چند بزرگ توانند شد و جبار کم التذکره و آمده شمارا
 پیغمبر ترسانند و خبر رسانند از اینجا معلوم گردد که تا پیغمبر نیاید و غیر از سانده مجر و عقل بستند نیست و مواخذه نذر و آه
 فی شعب الایمان ۲۰۰ و عن عبد الله بن شداد سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول انکم لکنتم امة
 و علی و معاذ و ابن عباس و ازید و خود و از خانه خود که میمونه است ام المومنین و روایت کرد از وی شعیب و منصور و حکم و
 غیر ایشان قال ان نظر امن بنی عذرة مکنته اتو البنی بدستی که چندی از قبیله بنی عذرة که سه تن بودند آمدند پیغمبر صلی الله
 علیه و آله و سلم فاسلموا پس سلمان شدند قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من یحییهم کفایت
 کند مرأوت ایشان را یعنی مخواری و سامان حال ایشان کند تا مراجعت نباشد بخبر داری ایشان قال طلحة انما کفایت
 من کفایت میکنم مؤنت ایشان را و کانوا عتده پس بودند این سه تن نزد طلحة نبی صلی الله علیه و آله و سلم بعثت
 فرستاد آنحضرت لشکر را بجای فخرج فیه احد هم پس بیرون آمد درین لشکر یکی ازین سه تن فاستشهد پس شهید گردانید و شد
 آن یکی ثم بعث بعثت پس فرستاد لشکری دیگر را آنحضرت فخرج فیه الاخر پس بیرون آمد درین لشکر مردی دیگر از آن سه نفر
 فاستشهد پس شهید گردانید شد ثلث مات الثالث علی فزاد سه مرد و سوم بر ستر خود قال قال گفت عبد الله بن شداد
 که گفت طلحة فرایت هولاء الثلثة فی الجنة پس دیدم یعنی در خواب این سه تن را در بهشت درایت است علی فزاد
 اما هم دیدم آن مرد و در بر فراش را پیش ایشان مقدم و سابق تر ایشان و الذی استشهد اخر الیمیه و دیدم از آنکه شهید
 گردانید شد آخر که نزدیک بیرون بودی و متصل است بوی و اول هم طیه و دیدم نخستین این سه کس را یعنی آنکه نخست شهید
 شد بود که نزدیک بیرون بود باین شهید آخر و عقب تر از همه فد خلنی فی ذلک پس درآمد در باطن بخت و انکار درین دیدن این
 سه کس باین بخت یعنی باستی که شهید اول سابق و مقدم بر همه بودی با هر دو شهید دیگر که تبه و آنکه بر فراش مرده عقب تر
 از ایشان فذکرت لعلنی صلی الله علیه و آله و سلم ذلک پس ذکر کردم آنحضرت را این خواب قال فرمود آنحضرت و ما نکرت
 من ذلک و چه چیز را انکار کردی تو ازین قضیه یعنی دیدن تو آن مرده بر فراش را پیشتر و مقدم تر از همه همچنین دیدن شهید آخر
 پیشتر از شهید اول محل انکار نیست همچنین میاید زیرا که لیس افضل عند الله من مؤمن بعمر فی الاسلام نیست هیچ یکی فاضل تر
 نزد خدای تعالی از مسلمانی که در از کرده شود و عمر وی در مسلمانی تشبیه و تمثیل از جهت عبادت کردن او مر خدا را
 تشبیه و تمثیل و چون شهید آخر در از شد عمر وی از شهید اول بیشک اجزوی و فضل وی زیاده تر باشد از وی همچنین
 آنکه بر فراش مرده عمل وی از هر دو شهید پیشتر بود تاویل و توجیه این همان است که در فصل ثانی از حدیث عبید بن جراح مذکور شد
 ۲۰۰ و عن محمد بن ابی عمیرة و کان من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روایت است از محمد بن عبید بن جراح که
 میم و سکون نتوانید و بود وی از اصحاب آنحضرت این را از برای این میگوید که محبت وی با حضرت مشهور است قال
 ان عبد الوخر علی وجهه گفت آنحضرت که بند و از بندگان اگر سفید بجز وی خود من یوم ولد الی ان بیوت هر با از روزی که

ترانیده شده است تا آنکه پیر و سخت پیری طاعت الله و طاعت و فرمان بر واری خدا یعنی فرض کرده شود که از ولادت تا وقت پیری در سجده و نماز بر روی افتاده باشد یا مرد بعد از بلوغ بر تبه تکلیف باشد محقره فی ذلک الیوم هر آنکه که پیش از این افتادن خود را در طاعت و عبادت در آن روز یعنی روز قیامت ولو روانه رود الی الدنیا هر آنکه دوست میدارد که بازگردانیده شود بسوی دنیا کی بایزد او من الاجر و الثواب تا زیاده شود و از مرد و پادشاه عمل پس چندان عمر زیاده باشد تا موجب زیادت عمل گردد بهتر و دوست تر بود و راه احمد **باب التوکل و الصبر** و کل و کول در لغت گذاشتن کار را بجسی و بازداشتن و و کاله بفتح و کسر اسم است ازان و توکل الظاهر عجز خود و استناد بر غیر کردن و تکلیف ان بضم اسم ازان و در شرح عبارت است ادباز گذاشتن بنده کار خود را بجد او بر آمدن از تدبیر نفس و تبری از حول و قوت خود و توکل در همه کار بار و دوستی اشتغال وی در کار رزق بود و تحقیقت معنی توکل ثقه و اعتماد است بر ضمانت حق عزوجل از زان بندگان را او ترک اسباب کسب شرط آن نیست بلکه باید نظر ازان ساقط بود چه توکل کار دل است چون یقین بر ضمانت حق حاصل شد توکل درست آمد تعطیل جوارح مشروط نیست و کار و کسب بآن منافات ندارد و در ایشان که ترک اسباب کنند از برای تحقیق مقام توکل در ریاضت نفس کنند تا نظر ازان ساقط گردد و یقین حاصل آید بآن که وجود اسباب در وصول رزق شرط نیست و بعضی تفسیر کرده اند توکل را بر بیرون آمدن از کسب و اسباب بجهت وثوق بر ذاتیت پروردگار تعالی و این ابتدای حال توکل است یا بر بیرون آمدن است از تعلق دل بجان و منتهی را بشهرت اسباب مانع از توکل نیاید و یقین او در مباشرت اسباب و ترک آن بر یک حال بود مثلاً منتهی اگر درخت خرما بنشیند و بطریق خرق عادت در ساعت بیاراید یقین وی بقدرت صانع تعالی درین صورت و در صورت درخت خرما که بعد از سالهای فراوان بطریق جری عادت باری آرد کجسان باشد بلکه شاید صانع بجمال قدرت او در صورت اسباب و ترتب سببها بر آن بشیر است و در صورت بی سببی همان یک فعل است و پس اینجا چندین افعال یقین و احکام حکم است که در اینجا نیست و در ترک اسباب تعطیل خلق الهی است عز شانه و صبر در لغت بمعنی حبس و منع و بازداشتن نفس از چیزی که از انبغاری شکیبانی تعبیر کنند و در شرح غالب آوردن و اعمیه حق بر پشته نفس نزد معارضه شیخ نجم الدین کبری قدس سره فرموده صبر بیرون آمدن از حظوظ نفس مجاهده و ثبات بر بازداشتن از مالوفات و محبوبات وی و در عوارف گفته افضل اقسام صبر کردن است بر خدا بصدق توجه و دوام مرتبه و قطع هوا خواطر و فرموده که صبر فرض باشد و نفل فرض چنانکه صبر کردن برای فرائض و ترک محرمات و از جمله صبر که نفل است صبر کردن است بر فقر و شدت آبدان و صبر کردن نزد صدمه اولی و کتمان مصائب و ترک شکایت و انخامی احوال و کرامات و اقسام صبر فرض و نفل بسیار است و بسا کس که بر تمام اقسام صبر نتواند ایستاد و مجال صبر و لزوم مراقبه رعایت توجه و نفعی خواطر بر وی تنگ آید منتهی و صبر نیز با وجود کثرت اقسامش در استعمال مخصوص بود بصبر بر بلا یا مصائب مکرر و با

چنانکه شکر در رزق و در رسا ئل این فقیر رسا ئه است در بیان صبر و ذکر انسام آن مسمی تبصیر الاصحاب بالصبر فی جمع الالوه
که در اینجا بیان صبر و ذکر مواد و محال آن تفصیل کرده شده است . ۲۰ . الفصل الاول . عن ابن عباس

قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يدخل الجنة من اثنى سبعون الف الفاعية حساب مي در آيد بهشت را از است که
هفتاد هزار کس بحساب هم الذين آن در آينگان بهشت را بحساب آن کسانی اند که لا يستر قون ولا يطيرون افسون
نمی کنند و شگون بد نیگویند و علی ربهم متوکلون و بر پروردگار خود توکل دارند متفق علیه ظاهر است و الله اعلم که مراد استرقا
برقی جا بهلیت است که از کتاب سنت معلوم نشد و شارع آزا تقریر نموده و این معنی نیست در آن از وقوع ترک قرینه قول او
ولا يطيرون چه مقرر است که تطير از عادات جاهلیت است و نهی عنه و اجتناب از عادات جاهلیت بر عا ئه مسلمانان
لازم است و با وجود آن در وی فضیلت است و بروی جزای جزیل مترتب ساخته که در آمدن بهشت است بحساب
زیرا که اکثر مسلمانان مبتلا و گرفتار اند با سباب اگر چه از جاهلیت بود و این نیز از درجات توکل است و بالا تر از آن
ترک استرقا و معاجبات و تدبیرات است مطلقا که از برای تحقق مقام توکل کنند و متعارف از توکل این معنی مفهوم میگردد
ولهذا تفسیر کرده اند توکل را به ترک سبب و سباب بجهت وثوق بر ذاتیست حق چنانکه گذشت و این مرتبه خواص است
و مشورطان و ایشان را این فضیلت و جزا که درین حدیث مذکور است حاصل است با زیادتی للذین آمنوا کثیری و زیاده
سوم مرتبه منتیان و مقربان است که اسباب بالکلیه از نظر شود ایشان ساقط و وجود و عدم آن برابر شده است و ایشان را
در مباشرت سباب عبودیت و احتشال با مرادای است و باین حیثیت حکم غنیمت گیر و این مرتبه خاص خواص است از اسباب
و اولیا که از خود فانی و باقی بخدا اند و نهایت مرتبه توکل و تحقیق آن نیست و جزای ایشان فوق همه است و تحقیق مقام
این است که اسباب بر سه قسم اند یعنی ظنی و وهمی و یقینی مثل بر داشتن لقمه و نهادن وی بدندان و خائیدن و فرود آمدن آزا
و مباشرت این قسم از اسباب منافی توکل نبود بلکه ترک آن جهل و سفه و موجب اثم است و ظنی اسبابی که جاری شد و
الهی و تقدیری در حق عموم خلق مثل کسب قوت و تدبیر در آن و معاجبات و مداوات با دویه طبیعیه که حاصل شده ظن نفع آن
و مثل احتیاط از چیزی که غالب است در وی بلکه چنانچه خواب در جاتی که عادت است در وی وجود میل
و شیر مثلا و این قسم گاهی ساقط میگردد و از نظر اهل توکل و یقین بشا هده قدرت حق و تقدیر وی و یقین بآنکه یک ذره سلب
اذن پروردگار خنبد و هیچ چیزی خلق و تقدیری وی واقع نشود و اما اسباب وهمی و جهل است ترک آن و منافی است مباشرت
او و توکل را همچو احتیاط از سگانی که میل و شیر در و برگزنی باید و بجز تو هم آمدن ناگهان احتراز کند پس افسونهای جاهلیت
و تطیر و مانند آن از آنچه شارع نفی آن کرده ازین قسم است و ترک تدبیرات و معاجبات عادیه از قسم ثانی فایده دارد و معنی

قال خرج رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يومئذ فقال وهم از ابن عباس است که گفت بیرون آمد آنحضرت روزی پس گفت
عرضت علی الامم ظاهر کرده شدند و نموده شدند مرا استها بطریق کشف و عیان یا در خواب یا اخبار است از نمودن این روز قیامت

بجای

تعبیر باخصی است تحقق وقوع است فعل میرا بنی و معه الرجل پس در ایستادگی میکند و پیغمبری و حال آنکه با او است یک
مرد و الی بنی و معه الرجل ان میکند و پیغمبری و حال آنکه با او است و مرد و الی بنی و معه الرجل و میکند و پیغمبری دیگر و
با او است که وی و الی بنی پس معه احد و میکند و پیغمبری و نسبت با وی هیچ یکی از جهت عدم متابعت کسی را و او

فرایت سواد اکثر اسد الافق پس دیدم سیاهی بسیار را که بسته است و پر کرده است که ائمه آسمان را فرود است ان کیون
انتهی پس چون بسیار بود این گروه امید داشتم که است من باشد فقیل هذا موسی فی قوله پس گفته شد که این موسی
پیغمبر است در است خود هم فقیل لی انظر پتیر گفته شد مرا بنگر فرایت سواد اکثر اسد الافق پس دیدم سیاهی بسیار را که

بسته است افق را فقیل لی انظر پس گفته شد مرا بنگر بنگر و بنگر بنگر خیمین و خیمین یعنی همین و شمال فرایت سواد او
کثیر اسد الافق پس دیدم دیگر سیاهی بسیار را که بسته است افق را فقیل هو لارامنگ پس گفته شد که ایشان از جهت تو
و مع هو لارامنگون الفاقدا هم و با ایشانند هفتاد هزار کس که پیش ایشانند یعنی و رای آن سواد کثیر را هم از ایشان خاک

روایت بخاری دلالت دارد بر ان و العدا علم یدخلون اجماعه بغیر حساب می در آیند بهشت را بحساب هم الذین لا یظنون
ایشان آن کسانی اند که شکون بدینگیگرند و لایسترون و فسون سنی کنند با فسونهای جاہلیت و لایسترون
و داغ نمیسوزند و داغ کردن نیز از اسباب و همیه است و در احادیث نهی از ان آمده و نزد ضرورت اگر حکم اطباء

حاذق یقین شود در خصی نیز هست اما مختار است که مکروه و حرام است و کلام این درین باب در شرح سفر السعاده
مشیح است از انجا باید است و علی ربهم توکلون و بر پروردگار خود توکل می کنند و دست بسباب و همیه نیزند تقام
عکاشه بن محسن کبیریم سکون حاد فتح صدا و ملتین پس بایستاد عکاشه که از مشایخ صیحاب است بضم عین نشد بدین

و تحقیق آن و نشد بدین است حاضر شد بدین را و شادی را که بعد از دست شکست ششیردی روز بدر پس او حضرت
او را چو بی یا شاخ خورشاک را وی است پس گشت در دست وی شیردوی اول کسی است که بیعت رضوان کرد و شبات
و او را آنحضرت بهشت و وی از فضلاء صیاب بود و وفات یافت در خلافت صدیق در زمین روت و عمر

چهل و پنج سال بود و است کرده است از وی ابوهریره و ابن عباس و خواهر او ام قیس بنت محسن فقال ادع احد ان
یجعلنی منهم پس گفت عکاشه مرا آنحضرت دعا کن خدا را که بگرداند مرا از ایشان یعنی از مشوکلان که در آیند بهشت را
بجیاب قال اللهم اجعل منهم گفت آنحضرت خداوند را بگردان عکاشه را از ایشان ثم قام رجل آخر یسیر بایستاد مردی

فقال ادع احد ان یجعلنی منهم پس گفت آن مرد مرا آنحضرت دعا کن خدا را که بگرداند مرا از ایشان قال سبقت بسا
عکاشه گفت آنحضرت پیشی کرد و ترا باین دعوت و سلت عکاشه گو یا اذن کرده نشد آنحضرت را در ان مجلس مگر بعد از ان
یک کس را چون عکاشه را دعا کرد گنهایش و عا در حق دیگر نامز یا این مرد اهل آن مرتبه و ستمی آن منزلت نبود و با او
آن تصریح نفرمود که تو اهل آن نیستی و جواب بکلام مشرک و بیان کرد که سبب در تخصیص عکاشه سبقت وی بود با تمام دعا

و گفته اند که مرد دوم از منافقان بود و از آن جهت او را دعا نکرد و با وجود آن حسن خلق کار فرمود و جواب داد و بکار آمد پس
و بعضی گفته اند که تخصیص عکاشه بدعا بوجی خفی بود و این قول صواب ترست زیرا که در روایتی آمده است که مرد دوم
سعد بن عباد بود که از خاص اصحاب و شایسته ایشان است و الله اعلم متفق علیه و درین حدیث دلالت است بر

مسارعت و سابقت بخیرات و طلب عا از صاحبین ۰۳ و عن صهیب قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عجا لام المؤمن
ان امره کله خیر و هیت است از صهیب رومی که از فقر اصحاب و کبرای ایشان و قدیم الاسلام بود و مناقب او بسیار
ست گفت گفت آنحضرت شگفت مرشان سلمان را که هر شان او را در انکست است و کس ذلک لاحدا لک

لمؤمن نیست این شان مرتب یکی را مگر مسلمان کامل را ان اصابت سر ارشکرا اگر برسد او را حالت خوش شکر میگوید
فکان خیر الیس باشد شکر گفتن بهتر مر او را ان اصابت سر اصبر و اگر میرسد او را حالت بد صبری در زدن فکان خیر
که پس باشد صبر کردن بهتر مر او را و مقام صبر و شکر هر دو عالی است و اجر و ثواب بران مترتب و آدمی ازین دو حالت

خالی نیست پس بهر حال بهترست ر واه مسلم ۰۴ و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
المؤمن القوی خیر و حب الی المؤمن الضعیف مسلمان قوی در ایمان و اعتقاد بخدا و توکل و ثقه بر وی توکل
و عزیمت بر امور خیر و جهاد در راه خدا یا قوی در صبر کردن بمنزله شیعی مردم و تحمل ایشان با نای ایشان در نصیحت و تسلیم

خیر بهترست از مسلمان ضعیف درین صفات دنی کل خیر و در هر مسلمان قوی یا ضعیف نیکی هست و هیچ مسلمان از
صفات نیک خالی نباشد و اصل ایمان اکل صفات خیر است احص علی ما یفعلک حرص و طلب زیادت کن هر چیز
که سود کند ترا و استغن باسد و لا تعجز و یاری جوی و توفیق بطلب از خدا و عاجز مباش از طلب استعانت و ان صاحب

شیء فلا تقل و اگر برسد ترا چیزی از مصائب و مکر و هت پس بگو این سخن را که لو انی فعلت کذا کان کذا اگر من بکردم
چنین میشد چنین و لکن قل قد ساءد و ما شارفعل و لیکن بگو تقدیر که خدا و هر چه پیشو از خدا می کند فان لم یفسخ
عمل الشیطان زیرا که در حجت پشیمانی خوردن بر چیزی و معارضه تقدیر الهی نسبت حول و قوت بنفس گویند می کشاید کار

شیطان را وی در آرد و در دل و سوسه او را بنده است و معارضه قدر دانکه در بعضی احادیث از قول آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم واقع شده چنانکه در حج فرمود لو انی استقبلت من امری ما استخبرت نه باین معنی است فتر بر واه مسلم
۰۰ الفصل الثانی ۰ عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول

پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم بقول که بگفت لو انکم تلو کلون علی الله حق تو کله اگر ثابت شود که شما توکل میکنید
بر خدا چنانکه باید توکل کرد و لرز قلم کما یرزق الطیر بر آئینه روزی میدد شمار چنانکه روزی میدد بر بند و باراد حق توکل
است که یقین صادق داشته باشد بضمایت حق تعالی رزق را بیشک و شبهه و عیبی گفته که حق توکل نیست که بدانند
که نیست فاعل مگر الله و با وجود آن سعی کند در طلب بر وجه جلیل یعنی بی حرص و انفراد و تقب و گفته که امام غزالی رح گفته

که هر که گمان برسد که معنی توکل ترک کسب و افتادن است بر زمین مثل جامه انداخته شده بر زمین جاہل است و امام قشیری گفته که محل توکل قلب است و حرکت و ظاهر پس منافی توکل نباشد بعد از تحقق و ثوق بجد اعزوجل و همد تشبیه کرد بطریق طلب رزق می برآید بی اعتماد بر طلب خود و حول و قوت خود چنانکه فرمود و نقد و انحصار کسب خای همه مصداق مملومی بر آید بطور یا آنکه رسیده لاغر شکم در روح بطن ناکسیر موصود و باز میگردد و با شیان خود کسیر و کلان شکم رواه الترمذی و ابن ماجه ۲۰۰ و عن

ابن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ايها الناس ليس من شئ يقربكم الى الجنة ويباعدكم من النار اس آد میان نیست هیچ چیزی که نزدیک گرداند شمارا بسوی بهشت و دور دارد از آتش و دوزخ الا قدرتم بمرگ آنکه تحقیق امر کرده ام شمارا بان چیز و نیست شئ يقربكم من النار و يباعدكم من الجنة نیست چیزی که نزدیک گرداند شمارا از آتش و دوزخ و دور گرداند از بهشت الا قدرتم بمرگ آنکه تحقیق نمی کرده ام شمارا از ان چیز و ان الروح الامین و بدستی که روح امین

و فی روایتی در روایتی سجای و ان الروح الامین و ان روح القدس آمده و مراد بهر دو عبارت جبرئیل است علیه السلام روح یعنی جان آدمی روحی و جبرئیل و عیسی آمده و مراد اینجا جبرئیل است و وصف او باین جهت امانت داری آتش علم و وحی را و اصناف وی بقدرس بقدر قاف و سکون و ال و ضم آن مبنی طهرت کمال طهارت است از و نسی است بیفرمایند که جبرئیل نفث فی روحی رسید در دل من کنایت از وحی خفی ان نفسا لن تموت که هیچ ذاتی لهیسته نیرد حتی تکلم

رزقمانا آنکه تمام و کمال ستاندر وزی خود را و هر چه برای ما و نهادند البته برای ما رسیدنی تحت الا فائقه الله و انما و آگاه بشید پس چون چنین است که آنچه روزی نهاد و اندر رسیدنی است بر پیغمبر گاری کنیده خدای را و اهلوانی لطلب و نیکی کنی و اعتدال در زید و افراط نماند در جستن روزی تا بر وجه شروع و موافق حق افتد و لا یملیکم استبطار الرزق ان لطلبو و معاصی الله بریندارد و باعث نشود شمارا و بریند داشتن رزق بر طلب کردن بگنایان خدا یعنی چون رزق بر

اضطراب نه نماند و حاصل کنسید از ابوجه جرام و کرده بحقیقت رزق هرگز دیر رسد و هر چه رسد و هر گاه که رسد رزق همان است وقت دیر بمانان بود و بعضیت زیاده رسد و همان رسد که مقدر است و حاصل اضطراب جز بمعصیت نبود و در وقتی که برسد جرام گردد پس طلب رزق بمعصیت تکفید فانه لا یدرک ما عند الله الا بطاعته زیرا که در نهایت نشود چیزی که نزد خداست از رزق حلال مگر بطاعت وی یعنی دوام و استقامت و زید بطاعت که هر چه رسیدنی است از رزق میرسد اگر بمعصیت حاصل کنید جرام گردد و در ذم راجع گردد و اگر بطاعت بهرسانید حلال شود و روح رجوع کند

و در روایتی نوشته که مراد با عند الله بهشت است رواه فی شرح استند و البیهقی فی شعب الایمان الا اولم یکره لیکن بیعتی ذکر نکرد این عبارت را که و ان روح القدس اسلے آخوه با مراد آن است که بیعتی ذکر نکرد و ان روح القدس راجع بای و ان روح الامین چنانکه در روایت شرح استند است فانه سم ۳۰ و عن ابی ذر عن انس بن ماری قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال انما دة في الدنيا ليست تبسبهم اهللال زهد كرون در دنیا نیست

والطمان جلی و خفی و اگر این نباشد از مبرخه جاده نیست و این فعلی دارد و اعلم ان انصریح الصبر و التصریح مع الکرب و
 به آنکه یاری دادن حق بنده را با صبر و شکیبایی کردن بنده است بر طاعت و کار کمصیبت گشتا و کار با محنت اندوه است
 یعنی بعد از هر سختی گشتادگی است و بعد از اندوه و راحت و شادی و ان مع الصبر بر و بر رستی که بعد از هر سختی آسانی
 و این غلبه صبر برین و هرگز غالب نیاید یک سختی با و آسانی یعنی اگر آدمی یک سختی بیند و آسانی یابد یکی در و
 و بگرد آرت چنانکه سلی همان تعجب و محنت کشیده در دنیا بفرود شدت پس آسانی دیدند در دنیا بفتح و نصرت و در آخرت
 خواهند و بر نعمت و رحمت بفریم همیشه و در بار معلی این همه الفاظ در حدیث دیگر آمده که در معانی و مشکوٰۃ نیارود و

... و عن سعد قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كنت سمع من أبي وقاص قال قلت لرسول الله
 سعادته ابن آدم رضا و باقضى الله له بجزئی سعادت و بجزئی آدمی در راضی بودن است بجزئی که قضا نموده و نعمت داده
 فرموده است الله تعالی برای وی و من شقاوة ابن آدم تركه استخاره الله و بجزئی آدمی در گذاشتن است طلب
 از خدای تعالی یعنی آدمی باید که همیشه طلب خیر کند از خدای تعالی و چون نرسد بود که آدمی باید که راضی باشد بهر حال
 تو هم این شد که گوید با رضایت و نامرضیات نیز راضی باشد و فرموده همیشه باید که آدمی از پروردگار تعالی طلب خیر
 و خیر خواهد تا او را راه خیر و مرضیات بود و از شر و نامرضیات بگازد و جمع است آنست که رضا بقضای الهی و فعلی
 وی واجب است اگر چه گرفتار مصیبت بود و بی رضائی از فعل خود است که مقضی قضا و تحقیق این علم کلام است و بنا
 شقاوة ابن آدم غطیه باقضى الله له و از شقاوت آدمی است بی رضائی و اگر بهیچ چیزی که قضا و تقدیر کرده است

خدای تعالی مرآدی را از بلایا و مصائب و آه احمد و الترنمی و قال هذا حدیث غریب . . . الفصل الثانی
 عن جابر بن عبد الله عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قبل مجيده ايت مست در باره که وی فرمود که همراه آنحضرت بی نیای
 نجد بفتح نون و سکون جیم نام دیاری که از آنجا که گویند و بهر چه بالاست از تمامه تا زمین عراق نجد نام دارد و در آن مجید
 زمین بنده است فلما نزل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قبل مجيده ايت مست در باره که وی فرمود که همراه آنحضرت بی نیای
 آنحضرت و ققول باز آمدن از سفر بوطن و قافل را که قافل گویند یا یعنی گویند قافل یعنی نزد سلامت باز آمدن
 بقافل فی ما اکثر العضاة پس دریافت و در سید ایشان ما نیم روزی در وادی که بسیار بود در حثان اردوی و عضاة
 یکس در عین جمع عضاة یعنی درخت خاردار و جمع الهی گفت عضاة در حثان بخیلان منزل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
 صلوات الله علیه و آله وسلم و تفرق الناس يستطلون بالشر و تفرق شده مردم در آن حالتی که سایه می طلبند بر حثان یعنی
 هر کدام زیر درختی رفت و قیلو که که منزل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم تحت شجرة زیر درخت
 که نام او در است و فی الصرح صرح یعنی وضوح و صریح فخلق بها سيفة بس با و تحت آنحضرت بان درخت
 شمشیر خود را و بنا نموده و خواب کردیم یک خوابی که از رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم

به عوامی خواند ما را وی طلبه نزد خود پس رفتم باز وی و اذا امده اعرابی و ناگاه نزد آنحضرت اعرابی حاضر است فقال
 ان هذا اخبرنا على سبغى وانا ناسم پس گفت آنحضرت این اعرابی کشید بر من شمشیر را و حال آنکه من خواب گشته ام
 فاستيقظت و هو فى يده صلتا پس بیدار شدم و حال آنکه آن شمشیر در دست اوست برهنه و صلت بفتح صداد و ضم آن
 شمشیر آهسته قال من بينك منى گفت اعرابی که منع میکند و ناگاه بیدار در از من فقلت الحمد لله منى بیدار است
 خداى تعالی شکر است بارگفت این کلمه را اولم يعاقبه و عذاب نکرده آنحضرت آن اعرابی را و جلین نشست متفق علیه و
 رعایه ابی بکر الا تمیل فی صمیه و در روایت ابی بکر اسمعیل که در صحیح خود آورده همچنین آمده که فقال من منى منى و گفت
 آن اعرابی که منع میکند ترا از من قال الله گفت آنحضرت منع میکند مرا از تو الله فقط اسبغ من بیده پس افتاد شمشیر
 از دست اعرابی فاخذ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اسبغ پس گرفت آنحضرت شمشیر را فقال پس گفت من منى
 منى که منع میکند ترا از من فقال کن خیر اخذ پس گفت اعرابی مرا آنحضرت را باش بهتر گیرنده منی گیرنده بهتر در گشته
 بطف فقال شهد ان لا اله الا الله و انى رسول الله پس گفت آنحضرت ایا گواهی میدی که نیست هیچ موجودی بجز من
 و من مرستاد و خدا ام منى سلمان میشوی قال لا گفت اعرابی سلمان منى شوم و لکنى احادک ان لا اقا لله و لیکن من عهد
 میکندم ترا که کشش بکنم ترا و جنگ بکنم با تو و لا اکون مع قوم تعالونک و باشم با قومی که قتال میکنند با تو غلبی پس
 را کرد آنحضرت اعرابی را فاقى باصحاب پس آمد اعرابی باران خود را فقال جلتکم من عند غیر الناس پس گفت بیار آن
 خود آمده ام شمارا از نزد بهترین آدمیان بگذانی کتاب انبیه همچنین است در کتاب عمیدی و فی الرياض همچنین است
 در کتاب رياض الصالحین تصنیف امام محی الدین نوری ۶۰۰ و عن ابی ندان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
 قال لانی لا اعلم ایه لو اخذ الناس بها لقتلتم آنحضرت فرمود من دانم آتی را از قرآن که اگر بگیرند و عمل کنند و شک نمایند
 مرد در آن آیت هر آینه من است ایشانرا از جمیع افعال او را در آن آیت اولش نیست من یتق الله یجعل له مخرجاً
 و سبیلاً تقوی در روز و خدای را بگریزاند خدای تعالی برای او بیرون آمدن و خلاص شدن از هر تنگی و افزوده و رحمت در دنیا
 و آخرت و برتر شدن حیث لا یتسب و روزی رساند او را از آنجا که گمان نداشت و رفتی میریج و ذهب و تر و در او احمد و این خبر
 والد لری ۶۰۰ و عن ابن مسعود قال اقرانی رسول الله گفت بعد از من مسعود خواند مرا این خبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 این آیت را این چنین انى انا الزاق ذو القوة المتین و این قرأت شاد است در قول حق سبحانه ان الله هو الرزاق ذو
 المتین و او را بود او و التزیدی و قال فى احادیث حسن صحیح ۶۰۰ و عن انس قال کان اخوان علی عهد رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم انس گفت بودند دو برادر در عهد آنحضرت مکان احدی یائی بالنبی صلی الله علیه و آله و سلم پس
 بودند یکی از آن دو برادر که می آمد نزد آنحضرت چون می بود و تمسک اکثر نمیدادست پس بیدار آنرا بگریخت در بر او دیگر فریضی میکرد
 فکلی الخمرت افاه ابی صلی الله علیه و آله و سلم پس شکایت کرد آن برادر از فریضی آنحضرت بر او در استیضه

بجای

موت او بر من است و هر مرا غمخواری او باید کرد و فقال لعنک تروق بر پس گفت گفتت در تسلیم و صبر و اطمینان و
 بر تحمل موت او شاید که تو رزق داده بشوی بیکت او بسبب غمخواری و انفاق که بروی میکنی و این حدیث و احوال
 و او بر آنکه اتفاق نخستین عمل موت ایشان خصوصاً بر زنی ارحام سبب او را رزق و برکت در آن است و راه آنست
 و قال ذاهد بن یحیی غریب . . . و عن محمد بن العاص قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان قلب ابن آدم کل
 و الا شجته برستی که دل آدمی را در هر راهی شامی و قطعه است کنایت است از تشعب و تفرق هر دم و خواطری در حساب
 رزق که حاصل آن کس است قلب تشعب کلها پس سبب که تابع گرداند دل خود را آن شعبه را بر همه یعنی در پی آن هر دم و خواطری رود
 و در تفرقه افتد لم یبال امرهای داد او بلکه باک ندارد و خدای تعالی که در کدام راهی بگردد و از او را در زمین عالم
 در کدام مسئله اتفاق گردد و در چه حال موت او برسد و من توکل علی الله کفاه تشعب و سبب که توکل کند و تمام کند خرد
 و بسیار کار خود را بوی تعالی کفایت کند الله تعالی او را همه شعبه او تفرقه تمام و حاجتها و مونسهای گوناگون او را و راه آن
 ماجه . . . و عن ابی هریره ان نسبی صلی الله علیه و آله و سلم قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان قلب ابن آدم کل
 شالو این عبیدی اطاعتی اگر بنده گمان من فرمان برداری کردندی مرا الا سقیم المطر باللیل بر آید می او شنیدم ایشان را
 باران را در شب یعنی می فرستادم در شب بر ایشان باران تا از آن آب بخوردند و تخمیس شب بیت است که قاصد
 باران در شب افتد و نافع بر آید و طلعت علیهم شمس بالنیهار و طالع میگردد ندیم بر ایشان آفتاب را در روز و علم و محرم
 صوت از عدد و می شنوایند می ایشان را آواز غریب آن ابر را که تیس از من و سلامت خالص که در وی اصلاح است
 بلاک نباشد و راه احمد . . . و عنده قال دخل رجل علی ابی اده گفت ابو هریره در آمد مردی براهل و میال خود را رای با یک
 من الحاجة خرج الی البریه پس چون دید آن مرد آنچه باهبل وی بود از فقر و حاجت بیرون آمد بسوی من و اما بجز ما را
 ایشان حیرت از قوت فلذات امرایه است الی الریح پس چون دید زن وی که وی بیرون رفت ایستاد و رفت کیس
 استیاد و گفتنهای بسیار را پیش خود و یا نهاد یک سنگ شیار دیگری باسید آنکه مرد وی که بیرون رفت است چیز
 بیار و بساید و نانی بر نزد والی القوم غیرت و ایستاد آن زن بسوی تنور پس گرم کرد آن تا نماند به نزد و سخن تنور
 تا باینکه هم حالت اللهم از قنای پس تر گفت زن و دعا کرد که خداوند از روزی ده ما را قنطرت فاذا اخبثه قد استلاست
 پس نگاه کرد آن زن پس ناگاه کانه بزرگ که زیر آسپاناده بود پیشد بار و قال گفت راوی و توبت الی الله
 فوجدته مستلماً و رفت بسوی تنور پس یافت آنرا پر شده به نان یعنی این آرد خود بخورد و نان باشد به تنور پوست با آرد در
 بحال خود بود و نماند از تنور از غیب پیدا شد و قال گفت ابو هریره فرج الی الریح پس باز آمد شوهر چون این حال را دید قال
 کلت اصبغ عبیدی شیاً یافت بعد از رفتن من چیزی از جنوب که آنس کردید و نان خنثیه قالت امرأته لم من و بنا گفت زن
 آری یافتی اما از خلق و بر چیزی عادت بلکه از پروردگار از غیب و قام الی الریح و ایستاد و رفت آن مرد بسوی آسپان

و بر داشت بسیار که زن نهاده بود و ذکر ذلک للنسبی صلی الله علیه و آله و سلم پس ذکر کرده شد قصه آن مرد در است
 آن شخصیت فعال اما نه لولم بر همانم تنزل تدرالی بوم اهمیت آگاه باشد بدستیکه شان است که اگر بر داشت
 آن مرد بسیار او هم میگشت و آرومی انداخت تا روز قیامت و این همه از برکت صبر و توکل بود و معلوم شد
 که وقوع این قصه در زمان برکت شان سرور بسیار بود صلی الله علیه و آله و سلم که از آثار و انوار ذات بجز آیات و سوره
 صلی الله علیه و آله و سلم بر توانا داشته در قالب کرامت بعضی اصحاب وی ظهور یافته نه قصه است از شخص با هم

رواه احمد . . . و عن ابی الدرود قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الرزق یطلب له کما یتطلب له
 بدستی که رزق هر آنی می جوید بند در اچانکه می جوید وی را اجل و سه یعنی رسیدن هر دو تعیین است و چنانکه حاجت است
 که کسی هرگز را جوید و حاصل کند البته میرسد همچنین رزق را حاجت نیست که بجوید آنچه مقدور است البته میرسد بجوید آنچه
 و اگر گویند رزق چیست غیر سبقت نیز مقدور است یعنی توکل بر خدا باید کرد و یقین بضمانت وی تعالی رزق را و اثنی عشرت
 و اضطرر اب نکر و اگر طلبی بر وجهی است که بر این اقامت کس موقوف یا رزق بضمانت نیز در دست است بعین . . . این
 توکل کن بخیران با دوست . . . رزق تو بر تو عاشق ترست . . . رواه ابو نعیم فی اسنیده . . . ۹ . . . و عن ابی سعید و قال کان

الطیبر الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و گفت گو یا که من می نگریم به این شب سبب خدا صلی الله علیه و آله و سلم یکی بنیامن است
 که حکایت میکند حال پیغمبری از پیغمبران را و بازمی نماید صورت آنرا صریحاً در آن پیغمبر را قوم وی پس
 خون آلوده کردند او را و با کبیر خن آلوده کردند و به وسیع الدم عن وجهه و حال آنکه پیغمبر صبری و زرد و پاک میکند
 را از روی خود و یقول اللهم اغفر لغوی خداوند ایام از قوم مرا قانم لا یظنون زیرا که ایشان نیک اند و حقیقت حال را
 درین داور مزی است بالتماس و در خواست علم و معرفت از درگاه حق سبحانه برای قوم تا حقیقت حال شناسند و ایان سازند
 شیخ ابن حجر عسقلانی میگوید که واقف نشدم بر تعیین این پیغمبر مذکور و نام وی که گویست و چیست و احتمال دارد که نوع
 پیغمبر باشد انتمی و در اخبار آمده است که نوع علیه اسلام را قوم وی چندان میزدند که خون آلوده میشد و در تنها زمین
 افتاده می بود باز بر می خاست و دعوت میکرد و بعضی گفته اند که مراد از این پیغمبر ذات شریف خود را داشت

و صورت ابهام و اجمال و انود و این سخن نظر است و این کلام از آنحضرت در روز احد مروی است و الله اعلم
 باب الیریا و السعیه . . . ریشتق از روی است فی الصراح ریاب کسر و الله و شستن را بجزئی شایق
 نمودن و در تعیین العمل گفته ریاب طلب منزلت نمودم و مبعیادت پس ریاب مقصود عملی ظاهر باشد و آنچه از قسم عبادت بود
 ریاد و ریخاند و چنانکه کثرت مال و تسبیح و حفظ اشعار حسن روی و اگر باشد از دوی تکبیر و قنار خواهد بود و ریاد و ریاب
 مقصود بوی طلب جاه و منزلت بود چنانکه شایخ برای نمودن مریدان و استمالت قلوب و ترغیب ایشان بر شستن
 و استیلا کنند نیز و حقیقت ریاب باشد اگر چه در صورت آن بود باین معنی گفتند اندر ریاب ریاب صدیقین پس من انخلاص

کتابخانه عالی باسراپوریه هند